خبر

مرگ بر کوکاکولا زنده‌باد شربت به‌لیمو

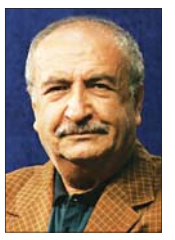

● **خسرو دهقان:** عشق به ایران در تک‌تک آثار زنده‌یاد علی حاتمی خودنمایی می‌کند. توانایی در چیدمان صحنه‌هایی که تماما نشانه‌های ایرانی دارد و تا جزئی‌ترین اتفاق در فیلم‌هایش این را نشان می‌دهد. شاید با این جمله بهتر بتوانم علی حاتمی را توصیف کنم که در تمام عمرش از آثارش می‌توان این را استنباط کرد که مرگ بر کوکاکولا و زنده‌باد شربت به‌لیمو و سکنجبین. از نظر من این عصاره فکری علی حاتمی است و بر سر این موضوع جدی بود که هویت ایرانی در آثارش نمود پیدا کند. فیلم «حاجی‌واشنگتن» به اعتقاد من فیلم مهمی در کارنامه اوست. به راحتی می‌توان این موضوع را متوجه شد که چقدر برای او حفظ هویت ملی اهمیت داشت؛ اینکه به خودباختگی در مقابل فرهنگ بیگانه نرسیم و به‌عنوان یک فرهنگ غنی خودمان را جدی بگیریم و باور کنیم، به‌طوری‌که فرهنگ دیگری بر ما سوار نشود.

واقعا آیین چراغ خاموشی نیست!

فرانک آرتا

● بدون‌شک گذر زمان، بهترین محک برای نشان‌دادن عیار آثار هنری علی حاتمی است. وقتی که غبارهای تنگ‌نظری، تعجیل در نقد و کمی دقت زدوده شدند، آن‌وقت راحت‌تر، بی‌واسطه و در کمال آرامش می‌توان نظاره‌گر آثار حاتمی شد. هرچند که نقدهایی به آثار حاتمی وارد است، اما در کلیت نمی‌توان منکر «سبک فردی» این سینماگر فقید شد که از علقه او به ادبیات، تاریخ، نقاشی و وجوه مختلف هنر ایرانی برگرفته شده. به عبارت دقیق‌تر اگر بخواهیم در عناصر فرمی و ساختاری فیلم‌های حاتمی عمیق شویم، قطعا «مکان» و «گفتار» در بررسی آثار او یکی از شاخص‌های قابل‌توجه هستند. همگان می‌دانند که حاتمی دلبسته گذشته و گاهی در شکل افراطی وابسته به آن بود که در تاریخ به‌خصوص عصر ناصری سیر می‌کرد. همین باعث شد که در نثر او و در بیشتر اوقات سجع در کلمات و گفتارش با تکیه بر ادبیات کلاسیک ایران شکل پررنگ و منحصربه‌فردی به خود بگیرد که اوج این را در فیلم «حاجی‌واشنگتن» و سریال «هزاردستان» شاهدیم. دلبستگی او به ادبیات کلاسیک فارسی و قصه‌های فولکلور ایرانی و واردکردن آنها به ادبیات نمایشی، تأثیرات مهمی بر غنی‌کردن این هنر مغفول‌مانده در ایران کرد. درست است که ایران مهد شعر و شاعری است، اما عمر ادبیات نمایشی در ایران در مقایسه با غرب و حتی شرق دور طولانی نیست. حاتمی در شکل‌گیری ادبیات نمایشی، به‌خصوص در عرصه تصویر گام‌های منحصربه‌فردی برداشته که امروزه به اثبات رسیده؛ مثلا حاتمی در سریال‌هایی مانند «سلطان صاحبقران» و «هزاردستان» عیار آثار تاریخی/ نمایشی در ایران را بالا برد و تبدیل به الگویی برای آیندگان شد. هرچند که در زمان حیاتش برخی‌ها او را به دلیل گرایش افراطی به واقعیت - برخاسته از درونیاتش و نه مُر تاریخ - سرزنش می‌کردند و می‌گفتند او برای اینکه تاریخ پرنکبت عصر ناصری را پرجلال و جبروت به نمایش بگذارد حتی سیب‌ها را رنگ می‌کرد تا قرمزتر شوند (به‌طورمثال در فیلم «دلشدگان») اما مواجهه حاتمی با این دوره مهم تاریخی که به عبارتی ورود مدرنیته به ایران بود، برگرفته از هنر نقاشی و ... بود. هنر این دوره واجد ویژگی‌های منحصربه‌فرد بود، ضمن اینکه فیلم‌ساز، اساسا مورخ نیست! آنها فراموش کردند که حاتمی با خود میراثی برجای گذاشت که از دل آن از طریق شناخت می‌توان تصویر ایرانی را غنی‌تر کند. ضمن اینکه چنین تلاش‌هایی در تاریخ سینما مسبوق به سابقه است. چنانچه آنتونیونی، در «آگراندیسمان» برخی از درختان هایدپارک را رنگ کرد تا فضاسازی‌ها طبیعی به نظر برسند! باید مهم‌ترین بخش مانایی آثار حاتمی را در کارهای تالیان و الهام‌گیرندگان آثارش دنبال کرد. بدون‌شک یکی از این تالیان حسن فتحی است. او هم علاقه‌مند به تاریخ است. سریال‌های او هم رنگ‌مایه‌هایی از جنس علقه‌های حاتمی دارد. هرچند که فتحی یک تقلیدکننده صرف نیست، بلکه او، هم به نثر و سبک کاری مختص خودش رسیده و هم راهی طولانی در پیش دارد تا تجربیات خود را تصویری کند، اما اگر به «شهرزاد» و «مدار صفردرجه» بنگریم با چنین ظرافت‌هایی مواجه می‌شویم. بااین‌حال ساخت فیلم یا سریال‌هایی مبتنی‌بر فرهنگ و هنر ایرانی و داستان‌هایی مانند سرگذشت حافظ و سعدی آن‌قدر سخت است که جدا از بودجه‌های کلان، به هنرمند کاربلد، مهم‌تر از آن متبحر به زبان سینما و تصویر نیازمند است که تاکنون میسر نشده! فقط به روند ساخت فیلم‌های «تختی» بعد از مرگ زودهنگام حاتمی - آیا ۵۳ سالگی برای هنرمندی پخته‌شده زود نیست؟!- «نه نیست» بنگرید تا به عمق تلاش‌های ارزشمند زنده‌یاد علی حاتمی بیشتر پی ببریم. روحش شاد که چنین کورسویی را زنده نگه داشت و واقعا می‌توان گفت که آیین چراغ، خاموشی نیست، چون حاتمی همچنان زنده است و به همین دلیل همچنان در رثای او می‌نویسیم و می‌نویسیم و می‌نویسیم... .

من و فردین و علی حاتمی

بهروز غریب‌پور: ما خیلی دیر با هم دوست شدیم: درست آن‌زمانی که او از درون ندای مرگ را می‌شنید و ما بی‌خبر بودیم، اما مشترکات ما به‌قدری بود که این رفاقت احترام‌آمیز را تنگاتنگ کرد.

● **دیدار اول:** داوود رشیدی که حق استادی به گردن من داشت، بانی این آشنایی بود و روزی با قرار قبلی و به همراه علی حاتمی به فرهنگ‌سرای بهمن آمدند و من به‌عنوان میزبان، جای‌جای فرهنگ‌سرای بهمن را به آنها نشان می‌دادم و هردو بزرگوارانه تشویقم می‌کردند... در همان دیدار اول و زمانی که از تالار آوینی دیدن می‌کردیم، نطفه اجرای «بینوایان» در ذهن من بسته شد: حاتمی پرسید: در این صحنه بزرگ و غیرمتعارف باید آثار متفاوتی را روی صحنه برد. گفتم: از حمید سمندریان خواهش کردم که «گالیله» را در این سالن اجرا کند و او با خنده به من گفت: اگه بهروز غریب‌پور نبودی بهت می‌گفتم دیوونه شدی!! آخه مگه میشه تماشاگر تئاتر رو از بالای شهر به اینجا کشوند و خلاصه زیر بار نرفت. حاتمی گفت ولی اینجا میشه کارای بزرگ کرد و من بلافاصله گفتم: بینوایان را در اینجا اجرا خواهم کرد!! هردو و بدون تأمل گفتند: شما می‌تونی و من اضافه کردم که به امید روزی که داوود رشیدی توی همین تالار «ژان‌والژان» را بازی کند... چند سال بعد این آرزو محقق شد، اما من بدعهدی کردم و از داوود رشیدی تقاضا نکردم که آن شاه‌نقش را بازی کند؛ فقط به این دلیل که می‌دانستم تمرین‌های ما زیاد خواهد بود و استاد دیرینم تاب آن تمرین‌های سخت را نداشت... بازدیدمان که تمام شد، علی حاتمی به فکر فرورفت. شاید تصور من و استاد رشیدی این بود که او می‌خواهد راجع به بینوایان چیزی بگوید، اما او در دنیای دیگری سیر می‌کرد و سکوت را که شکست، راز این تأمل همراه با اندوه او بر ما آشکار شد: آقای غریب‌پور در تمام یکی، دوساعتی که مشغول بازدید بودیم، من خودم و شهرک سینمایی را به یاد می‌آوردم؛ همان شهرکی که حالا به نام فروشنده زمینش، آقای غزالی معروف شده و نامی از من نیست، فرداروزی یا خودت اینجا را ترک می‌کنی یا وادارت می‌کنند که ترکش کنی. باور داشتم و گفتم: من با این جمله شاملو سخت مخالفم که «مردم ما حافظه تاریخی ندارند»، از روی رندی گاهی خودشان را به فراموشی می‌زنند و ایمان دارم که شهرک غزالی را روزی به نام شما خواهند کرد.... خندید. تلخ خندید...

● **دیدار دوم:** حاتمی با من تماس گرفت و بلافاصله پرسید: آقا، شما چقدر با فردین آشنایی؟ گفتم: هیچ! گفت: این مرد، خیلی مرده! می‌خوام با هم آشناتون کنم و راجع به یک ایده ناب صحبت کنیم. توضیحاتی داد، ولی اضافه کرد که... نه، ادامه نمیدم، بذارین از زبان خودش بشنوین... گوشی را که گذاشتم، شعر فروغ را به یاد آوردم: من سینمای فردین را دوست دارم...

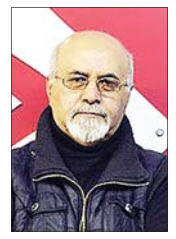

● **دیدار سوم:** فردین توضیح داد که این سینما نیاگارا مال منه، می‌خوان معوض بدن و من در شهرک غرب یک مجموعه سینمایی بسازم، اما آقای حاتمی با دیدن «هنر شما» در تبدیل کشتارگاه به فرهنگ‌سرای بهمن اصرار داره که همین سینما را شما بازسازی کنید و من هم درباره شما تحقیق کرده‌ام و صددرصد با علی موافقم... من از خدا خواسته پیشنهاد کردم که سینما و فضاهای اطراف آن را ببینیم و به سینمای متروکه تابستانی که رسیدیم یادم آمد که به احتمال قوی و در تابستانی که در کلاس چهارم به تهران آمده بودم، «سه تفنگدار» را در خنکای یک شب پرستاره تهران دیده‌ام و من با فردین و علی حاتمی دست دوستی دادیم که سینما را با نام سینماتئاتر «جمهوری» بازسازی کنیم.

● **دیدار چهارم:** من و فردین سوار رنوی دست‌دومم شده و به طرف خانه علی حاتمی می‌رفتیم و من شیفته فردین از او خواستم که پیش از اینکه راجع به رؤیایمان در مورد سینماتئاتر جمهوری حرف بزنیم... من به آقای حاتمی پیشنهاد کنم که در فیلم «تختی» از شما دعوت کنه که نقش مربی تختی را بازی کنید و او با آهی عمیق گفت: اگه بذارن، من از خدامه...

● **دیدار پنجم:** در خانه علی حاتمی بودیم، رؤیا می‌بافتیم؛ روی بازی‌کردن فردین، رؤیای فیلم تختی، رؤیای سینماتئاتر جمهوری و علی حاتمی وسط صحبت‌ها به من خیره شد و گفت: ما چقدر شبیهیم! من با همان عشق شما شهرک سینمایی را ساختم، با همان عشق شما، حداقل به‌خاطر فیلم‌هایم گذشته ازیادرفته‌مان را بازسازی کردم و حالا من و شما یک رؤیای مشترک داریم: سینماتئاتر جمهوری...

● **دیدار ششم:** به دفتر کار علی حاتمی ریخته بودند و علی‌الظاهر به‌خاطر عدم پرداخت مالیات یا جرمی شبیه به آن می‌خواستند و بعد توانستند آنجا را از او بگیرند و علی حاتمی در اوج استیصال به من زنگ زد که کمکش کنم و همان روز با ده‌ها تماس تلفنی این ماجرا را به تعویق انداختم و روز بعد به دیدنم آمد و ضمن تشکر گفت: نامه‌ای نوشته‌ام که شما وکیل من در رابطه با فیلم‌نامه و فیلم «پیامبر» باشید... دقیقا یادم نیست که عنوان را درست نوشته باشم، مهم این بود که او به من جوان‌تر از خودش اعتماد کرده بود...

● **دیدار هفتم:** خانم حاتمی، من و همسرم را به خانه‌شان دعوت کرد: بوی عطر غذا در خانه پیچیده بود، اما سر درددل‌های علی حاتمی که باز شد، اشتهایم کور شد: یک تار منبت‌کاری قجری داشتم، قصدم این بود که با یک آهنگ‌ساز آشتی کنم، اما یه اشتباه کردم و پیش از شام به میهمان گفتم: ... اون تار رو برای تو نگه داشته‌ام، طرف ذوق کرد، اما باور نکرد و بعد به بهانه اینکه می‌خواهد صدای ساز را بشنود از من خواست که تار را از روی قفسه پایین بیاورم: زخمه‌هایی زد و بعد ساز را بغل کرد و بلند شد: ... وای الان یادم افتاد که به جای دیگه قرار دارم!!! و من و زری هرچی اصرار کردیم که شام بخورد و تاربه‌دست رفت، استاد ترسیده بود که من زیر حرفم بزنم... او که رفت، من و زری مات و مبهوت به هم خیره شدیم و من مویه کردم... ببین آقای غریب‌پور، فردین سند سینماش رو داره به نام من و خودش می‌کنه و چنان دست‌ودلبازانه و بزرگ‌منشانه رفتار می‌کنه که من زبونم بند میاد... . دیدار به قیامت: دستیاری داشتم که آلوده محافل روشنفکری بود. بهش پیشنهاد کردم؛ بینوایان که روی صحنه رفت، از علی حاتمی دعوت کنیم که به تماشای نمایش بیاد ...، گفت آقای حاتمی حالش خرابه و به تماس‌های تلفنی جواب نمیده: تلفن روی پیغام‌گیره، اونایی که می‌خوان حالشو بپرسن، براش پیغام میذارن و میگن خودش و خانمش به این جماعت ریاکار و دورو تلخ می‌خندند و من که در حال گرفتن شماره این مرد بزرگ و ایران‌دوست عاشق بودم تا جویای احوالش بشوم، گوشی را سر جایش گذاشتم تا مبادا در شمار ریاکارانی قرار بگیرم که او را دق‌مرگ کردند و دیدار را به قیامت موکول کردم و قرارم این است که به او بگویم: آقای حاتمی چقدر زندگی ما به هم شبیه بود و اگر اجازه داشتیم، به ریش ریاکاران و از ته دل بخندیم.

گرد کهنگی بر آثار حاتمی نمی‌نشیند

محمدعلی ابطحی: علی حاتمی از معدود سینماگرانی است که نامش در تاریخ ایران باقی خواهد ماند. سینماگران زیادی در تاریخ ایران در سه، چهار دهه اخیر ظهور پیدا کردند و آثار خوبی از خود به یادگار گذاشتند؛ اما علی حاتمی تفاوت‌های بسیاری با سایر سینماگران دارد. طبعا به صورت تخصصی نمی‌توانم آثار حاتمی را بررسی کنم؛ اما نکته درخورتوجه در آثار او این است که مضمون فیلم‌هایش شاخص و درخورتوجه است؛ یعنی صرفا به ساخت پرکیفیت یک اثر فکر نمی‌کرد؛ گرچه تمام آثارش آثار باکیفیتی بود. نکته بارز در آثارش نگاه‌های تاریخی او و ارائه آن به جامعه و مردمی است که شاید تاریخ را آن‌گونه که باید، نمی‌دانند. به اعتقاد من کسی که تاریخ نمی‌داند، نمی‌تواند شرایط فعلی و آینده را درک کند. توجه به مقطعی از تاریخ ایران در آثار زنده‌یاد حاتمی یکی از نکات درخورتوجه است. وقتی امیرکبیر را هزاردستان یا کمال‌الملک را تصویر می‌کند، در واقع نسل بعد را با تاریخ یک کشور آشنا می‌کند؛ اینکه این نسل دارای هویت و پشتوانه قدرتمندی بوده و می‌تواند سرمایه بزرگی برای آیندگان باشد. قطعا نسل امروز با گسترش فضاهای مجازی خیلی حوصله مطالعه تاریخ را ندارد؛ اما این فیلم‌ساز با آثارش نشان داد که در قبال نسل آینده احساس مسئولیت می‌کند. نه‌تنها توجه تاریخی در آثار او چشمگیر است؛ بلکه درست در شرایطی که یک هنر مظلوم واقع می‌شود یا آن‌چنان که باید به آن پرداخته نمی‌شود، به آن می‌پردازد. دلشدگان از آثاری است که توجه به هنر موسیقی در آن بارز است؛ اینکه هنر موسیقی از چه مسیر فاخری گذر کرده تا خودش را در جامعه نگه دارد تا نسل جدید به روح پراندیشه‌ای که پشت ساخت فیلم‌های حاتمی بوده، توجه کند. اتفاقا دیدن آثار زنده‌یاد علی حاتمی برای نسل امروز یک ضرورت است. شاید به همین دلیل است که گرد کهنگی بر آثار او نمی‌نشیند و شاید به‌این‌دلیل آثار او مورد علاقه یک‌سری جریان‌های قدرتمند سیاسی در کشور قرار نمی‌گیرد. اتفاقا یک نسل هنرمند در خانواده حاتمی ادامه پیدا کرده. فرزند او لیلا حاتمی هم مسیر پدر را طی کرده و او نیز معمولا در هر کاری حاضر نمی‌شود و در آثار غیرفاخر شرکت نمی‌کند. آثار زنده‌یاد علی حاتمی هم خوش‌ساخت و باکیفیت است، هم در صدر قرار گرفته است.

بازگشت به خویشتن

ابراهیم اصغرزاده: نسل من؛ یعنی نسلی که پیش از انقلاب با موج نوی سینمای ایران آشنا شد، بعد از انقلاب با این موضوع مواجه شد که سینما چه نقشی می‌تواند در دولت‌سازی داشته باشد. علی حاتمی جایگاه خاصی در سینمای ایران دارد. ترکیب تمام فیلم‌هایش از ابتدا تا انتها ما را به جایی می‌رساند که می‌توان نام ادیسه حاتمی را برایش انتخاب کرد. او منظومه‌ای است بسیار هماهنگ از آن چیزی که بخشی از آن نوستالژی، تاریخ و سنت است و به نوعی یک‌جور بازگشت به خویشتن و انقلابی‌گری. به این معنی که علی حاتمی در آثارش مثل فوکو، هم تبارشناسی و هم به نوعی اسطوره‌زدایی می‌کند، اما از چارچوب‌های تاریخی خارج نمی‌شود. او تاریخ را با بیان خودش تفسیر کرد. اینکه او را با القابی مثل شاعر سینمای ایران می‌نامیم ناظر بر همین ماجراست. فیلم‌های علی حاتمی قبل و بعد از انقلاب اثرگذاری خودش را دارد. او در «هزاردستان» به چهره‌هایی نزدیک می‌شود که در تاریخ این کشور تأثیرگذار بوده‌اند. به نوعی در دوره گذار ایران چنین اثری ساخته می‌شود و او در این میان نقش مؤثری ایفا می‌کند. اگر بخواهم چهارراهی را تصویر کنم که علی حاتمی میان این ایستاده است، قطعا بخشی از آن نوستالژی و آرمان‌گرایی است؛ نوستالژی‌ای بسیار مطلوب و دل‌انگیز. حس مثل اینکه گذشته تاریخ نیست و بازگشت به خوبی است. تأثیرگذاری آثار او به این دلیل است که می‌تواند به‌جای اینکه تاریخ را به تصویر بکشد، یک تصویر از تاریخ به ما ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد کجا هستیم. در «دلشدگان» به موسیقی نگاهی دوباره می‌کند. این اثر به نوعی نقد مدرنیته هم هست. درمجموع حس می‌کنم این سینماگر مؤلف و تأثیرگذار حداقل در نسل ما به خوبی حرفش را منتقل کرد و ماندگار شد. به اندازه یک شاعر و فیلم‌ساز خدمتی به سینمای ملی کرد که می‌توان به آن سینما بالید و از داشتن او به خودمان افتخار کنیم. در آثار او با صحنه‌های زشت و زیبایی از تاریخ ایران هم روبه‌رو می‌شویم که این بخش نیز از نکات قابل‌توجه آثار اوست.

علی حاتمی خلاق و مؤسس بود

عمادالدین باقی: باید بگویم که من متخصص و منتقد سینما نیستم و معمولا در زمینه‌هایی که رشته تخصصی‌ام نیست نظر کارشناسی نمی‌دهم و الان فقط به‌عنوان یک نویسنده و محقق جامعه‌شناسی و مثل تمامی مردمی که تفننی فیلم می‌بینند و ممکن است در این میان نظری داشته باشند، درباره تأثیر سینمای علی حاتمی صحبت می‌کنم. سال گذشته بود که در قطعه نامداران و هنرمندان بر سر مزار علی حاتمی رفتم. به نظرم ادای احترام به شخصیت‌هایی نظیر او واجب است، چراکه نسل ما از طریق آثارشان با آنها ارتباط داشتیم. من به فیلم‌های ایرانی علاقه زیادی ندارم، به‌خصوص که در دوره بعد از انقلاب به‌خاطر انواع فیلترها خیلی تصنعی شده‌اند، اما بعضی فیلم‌های ایرانی شاهکارند. سلیقه من به فیلم‌هایی با تم تاریخی، اجتماعی و سیاسی نزدیک است؛ فیلم‌هایی که اساسا مبتنی‌بر واقعیت است، به این دلیل گرایشم به فیلم‌های علی حاتمی بیشتر بود؛ از فیلم «طوقی» که پیش از انقلاب ساخته شد و در نوجوانی دیده‌ام تا فیلم‌ها و سریال‌هایی که بعد از انقلاب ساخت مانند کمال‌الملک، سریال هزاردستان و سریال سلطان صاحبقران. علی حاتمی از نظر من آدم خلاق و مؤسسی بود. نمی‌گویم صاحب‌سبک، چون ممکن است کسی صاحب سبکی باشد که از خودش نیست. او مؤسس بود؛ فیلم‌سازی که علاقه‌مندان فراوانی داشته و دارد. علی حاتمی همیشه برایم قابل احترام است، چراکه توانست در فضایی پر از محدودیت و خط قرمز فیلم‌های ماندگار و مفیدی بسازد. قطعا هنر یک هنرمند هم همین است. اینکه کسی با امکانات هالیوود فیلم درخشان بسازد هنر هست، اما اینکه کسی با دست خالی فیلم درخشانی در تراز هالیوود بسازد هنرمندانه‌تر است. به نظرم مهم این است که او در چه جغرافیایی زیست و کار کرد و توانست آثار شاخصی بسازد. جدا از آثار سینمایی‌اش، او ساخت شهرکی را برای تسهیل نشان‌دادن تهران قدیم بنا کرد که به مرور تبدیل به یکی از مراکز گردشگری شد و توانست پایه‌ای برای بسیاری از فیلم‌سازان دیگر باشد.

به نظرم اگر هر شخصی این‌چنین میراثی از خودش به‌جا بگذارد، عظمتی از میراث برای این کشور باقی خواهد ماند. اما نکته‌ای که در آثار حاتمی برایم جالب‌توجه است و با توجه به دیدگاهی که درباره سنت و تجدد دارم به او احساس نزدیکی بیشتری می‌کردم تا خیلی از روشنفکران دیگر این بود که علی حاتمی به «سنت» بها می‌داد. به ایران و فرهنگ ایران توجه می‌کرد. جنبه فولکلوریک فیلم‌هایش هم برایم جذاب بوده‌اند. برای من که علاقه‌های جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی دارم، ادبیات عامه در آثارش منعکس می‌شد. کلمات قصاری که در فیلم‌هایش بود به مرور زبانزد مردم شد. شاید این جمله را از بسیاری از مردم و در مقاله‌ها و سخنرانی‌ها شنیده باشید که «آیین چراغ خاموشی نیست» یا «همه عمر دیر رسیدیم»؛ این جملات زبان حال خیلی از مردم است و این‌قدر ساده و روان در آثار حاتمی بیان می‌شد که در میان ادبیات مردم رسوخ کرد. از سوی دیگر آثار علی حاتمی در کنار ویژگی‌های بصری تحسین‌برانگیزش، حرف‌ها و نقدهایی را غیرمستقیم مطرح می‌کرد. در هزاردستان ظاهرا داستانی تاریخی را می‌بینید، اما به‌راحتی می‌توان مشابه‌سازی کرد؛ مثل بحث قتل‌های زنجیره‌ای که معمولا در آذرماه درباره‌اش بیشتر صحبت می‌شود. با هزاردستان می‌شود به قتل‌های زنجیره‌ای نگاه کرد. جای حاتمی در سینمای ایران خالی است و حیف که او را زود و در سن کم از دست دادیم.

نخستین نشستِ جایزه «محمدعلی جمالزاده»

برادران جمالزاده

شرق: نخستین نشستِ جایزه «محمدعلی جمالزاده» که به‌ابتکار و همتِ علی خدایی، نویسنده، در اصفهان برپا شده، چهارشنبه ۱۴ آذر در غیابِ علی خدایی برگزار شد. داستان کوتاه و زندگی‌نگاره‌های اصفهان، موضوع این جایزه است که بناست در سطح ملی و در زمستان ۱۳۹۷ در اصفهان برگزار شود. اصفهان در تاریخ ادبیات معاصر ما نامی شناخته‌شده است که نام‌هایی مانند گلشیری، ابوالحسن نجفی، بهرام صادقی، میرعلایی و جمع جنگ اصفهان را به‌یاد می‌آورد. اینک نیز اصفهان با حضور چهره‌هایی مانندِ خدایی و احمد اخوت و محمدرحیم اخوت و محمد کلباسی و احمد گلشیری و دیگران هنوز یکی از مراکز ادبی ما است. علی خدایی در سالیانِ گذشته سعی کرده ارتباط اصفهان را با مرکز حفظ کند و با برپایی جلسات داستان‌خوانی فضای فرهنگی اصفهان را رونقی داده. داستان‌های خدایی نیز پُر است از المان‌هایی از اصفهان، از شهر تا معماری و رسوم و آداب این شهر. اغراق نیست اگر بگوییم علی خدایی در این سالیان راویِ اصفهان بوده است. در این نشست الهه رضایی، قائم‌مقام دبیر ادبی و رضا روحانی، دبیر اجرایی جایزه، گزارشی از روندِ جایزه جمالزاده ارائه کردند. ۳۴۷ اثر تا امروز به دبیرخانه ارسال شده که این حاکی از استقبال بی‌سابقه از این جایزه بوده است. مهلت ارسال آثار تا ۲۰ آذر است و هنوز برای ارسال اثر فرصت باقی است. به‌گفته رضایی «این بخش به‌نوعی جمع‌آوری تجربه‌های زیسته ناظر بر شهر است که می‌تواند برای هر کلان‌شهری قابل اهمیت باشد». دبیر اجرایی نیز با اشاره به ناکام‌ماندنِ جایزه ادبی اصفهان گفت: مصمم شدیم جایزه‌ای در حوزه ادبیات و داستان برای اصفهان تعریف کنیم. «هدف سازمان فرهنگیِ شهرداری اصفهان این است که حس تعلق شهری و هویت تاریخی مردم اصفهان را بازسازی و تقویت کند. امیدواریم که نویسندگان، بار دیگر اصفهان را مورد توجه قرار دهند و آثار مختلفی درباره آن چاپ و ترویج کنند». روحانی درباره انتخاب نام جمالزاده برای این جایزه نیز گفت که این جایزه درباره شخصیت جمالزاده نیست و قرار نیست حول محور زندگی او شکل بگیرد. تنها به این سبب که جمالزاده یکی از مشاهیر تاریخ اصفهان است و به‌نوعی سرمایه نمادین ما در حوزه داستان و ادبیات به‌شمار می‌رود و به‌خاطر احترام به جایگاه پدر داستان کوتاه ایران این نام انتخاب شده است.

زیر آسمان فیروزه‌ای

کاشفِ فروتنِ شوکران

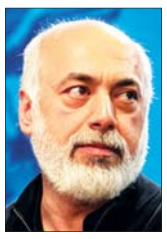

● **شاهرخ دولکو:** بعضی فیلم‌ها روح دارند. فیلم‌های اصیل، روح سازندگان و ملیتشان را بازتاب می‌دهند. وقتی فیلمی از فرانسه می‌بینید یا ژاپن یا لهستان یا هند، اگر اصیل باشد (که خواهم گفت اصالت یعنی چه) روح ملتشان را به شما نشان می‌دهد. این، ورای نشانه‌های ظاهری است. چیزی ورای اشیاء یا اجسام. ورای پنیر فرانسوی یا کیمونوی ژاپنی یا بازداشتگاه‌های کار اجباری لهستانی یا رودخانه گنگ هندی یا هر نشانه دیگری. تمامی فیلم‌ها لبریزند از نشانه‌ها، پر از اجسام بی‌جانی که به فیلم‌ها جان می‌دهند، اما روح نه. برای همین همه فیلم‌ها را بر اساس نشانه‌هایشان می‌توان بازشناخت؛ اینکه کدام فیلم از چین می‌آید و کدام از بولیوی. اما کمتر فیلمی هست که از طریق روحش به دست می‌آید. فقط معدودی فیلم و فیلم‌ساز هستند که می‌توانند زندگی و روح حاکم بر هر کشوری را، ورای نشانه‌های ظاهری‌اش در فیلمشان بازتاب دهند. این را کسانی که مثلا رنوار یا کارنه دیده‌اند، کسانی که ازو یا میزوگوچی دیده‌اند، کسانی که فلینی و آنتونیونی دیده‌اند، کسانی که تارکوفسکی یا آنگلوپولوس دیده‌اند یا ساتیا جیت‌رای یا فریتز لانگ یا هیچکاکِ دوره انگلیسی دیده‌اند می‌فهمند. در ایران علی حاتمی را داریم؛ فیلم‌سازی که اتفاقا - و به غلط- بر اساس نشانه‌هایش شناخته و تمجید شده، نه بر اساس روح ایرانی‌ای که در آثارش جاری است. همه، قلم نی را دیده‌اند و کاسه‌کوزه و لباده و کاخ گلستان و ...، اما مثلا در «خواستگار» یا «مادر» یا «سوته‌دلان» که این‌گونه نشانه‌ها به حداقل می‌رسد چه چیزی باقی می‌ماند جز شخصیت‌ها و روابط و رفتارها. جز کنش شخصیت‌ها و روح حاکم بر سرنوشت آدم‌ها و چارچوب‌هایشان و اعمالشان و دیدگاهشان نسبت به زندگی؟ حاتمی، اگر فیلم‌سازی ایرانی است - که هست- نه بر اساس آن نشانه‌ها (که در تمامی فیلم‌های ایرانی موجود است) که بر اساس روح زندگی ایرانی (که فقط در بعضی فیلم‌ها جاری است) شناخته می‌شود. بر اساس فیلم‌های اصیلش (حالا معنی اصیل روشن‌تر می‌شود) که بازتاب تفاوت‌های روحی، ذهنی و رفتاری شخصیت‌های ایرانی با سایر شخصیت‌های جهانی است. او این توان باورنکردنی را دارد که تاریخ و جغرافیا و اجتماع و حوادث را درنوردد و در درون شخصیت‌های ایرانی‌اش رسوخ کند و جلوه‌ای ممتاز و کمتر شناخته‌شده از آن را بروز دهد، آن هم با ابزار سینما، با نوع میزانسن؛ یعنی: ترکیب پیچیده‌ای از قاب‌بندی‌های تخت، با کمترین پرسپکتیو ممکن و رنگ‌هایی اشباع‌شده و خطوطی برجسته و رفتاری درخور روح شرقی حاکم بر شخصیت‌ها. درست مثل یک مینیاتور به‌شدت کارشده و دقیق ایرانی؛ یعنی که حاتمی از کادربندی، نورپردازی، بافت، حرکت دوربین، مونتاژ، طراحی صحنه و لباس، حرکات شخصیت‌ها، دیالوگ، موسیقی (هم در کلام و هم در آلات موسیقی) و در نهایت ترکیب متقارن و متوازن همه اینها، به جنسی از فیلم می‌رسد که در منتها درجه ایرانی‌بودن جلوه می‌کند. در بهترین فیلم‌هایش (حسن‌کچل/ قلندر/ خواستگار/ سوته‌دلان/ مادر/ دلشدگان) و از همه آنها بهتر، «حاجی‌واشنگتن»، شبیه‌ترین نوع رفتار به خصلت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی فردیت ایرانی (با همه تعلقات دینی، قومی، تاریخی، اجتماعی و حتی سیاسی) به خوبی و روشنی دیده می‌شود و این جلوه‌ای به سینمای او می‌دهد که هیچ‌کس دیگری (مطلقا هیچ‌کس) یارای نزدیک‌شدن به آن را ندارد. حاتمی، تنها کاشف واقعی شوکران روح و روان و زندگی ایرانی است و از آن مهم‌تر، کاشفی است سخت فروتن. سخت.

چهارمین دوره جایزه شعر احمد شاملو

در آستانه

● **شرق:** مراسم اعلام برگزیده چهارمین دوره جایزه شعر احمد شاملو چهارشنبه ۲۱ آذر توسط مؤسسه «الف.بامداد» برگزار می‌شود. در چهارمین دوره جایزه شعر شاملو، کاظم کریمیان، محمود معتقدی و شهریار وقفی‌پور اعضای هیئت داوران مرحله اول داوری بودند و ۱۵ اثر را برای دور دوم این جایزه برگزیدند که عبارت‌اند از: «اسفندیاری در چشم چپ» آنا رضایی، «اسیر غیرجنگی» شجاع گل‌ملایری، «بالارفتن از شب» غزاله شمعدانی، «برسد به استخوان‌هایت» روزبه سوهانی، «بی‌نظمی» آرمین یوسف، «توضیحات شناسنامه» سهند پاک‌بین، «خشخاش‌ها» امان میرزایی، «خط سیاه، متروی لندن» علیرضا آبیر، «خونم را به هواخوری برده‌ام» سمیرا چراغ‌پور، «دومینو» ابوذر پاک‌روان، «شعرهای ونک» حمید یزدان‌پناه، «کافه کاتارسیس» آیدا گلنسایی، «نامه‌هایی از کازابلانکا» شهریار بزرگ‌مهر، «نامی نمی‌توان گذاشت» آریا صدیقی و «هوای خانه را عطر می‌زند» بهاره نوروزی‌سده. این مراسم از ساعت ۱۷:۳۰ تا ۲۰ چهارشنبه ۲۱ آذر در باغ موقوفات دکتر محمود افشار به نشانی تهران، خیابان ولی‌عصر، سه‌راه زعفرانیه، خیابان عارف‌نسب، شماره ۱۲، کانون زبان پارسی برگزار می‌شود و حضور در آن برای همه علاقه‌مندان آزاد است. در این مراسم بابک احمدی سخنرانی خواهد کرد و پیام محمود نیکبخت قرائت خواهد شد. همچنین نمایشگاه عکس سیف‌الله صمدیان (پرتره‌هایی از احمد شاملو) در این مراسم برپا خواهد شد.